

سهگانه‌ی بنیاد

(کتاب اول)

بنیاد

نویسنده: آبراکا آسیموف

مترجم: حسین شهرابی



کتابسرای تندیس

سرشناسه: آسیموف، آیزاک، ۱۹۲۰ - ۱۹۹۲ م، Asimov, Isaac.
عنوان و نام پندآور: بنیاد/ نویسنده آیزاک آسیموف؛ مترجم حسین شهرابی.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۳۶۳ ص؛ ۱۶/۵ × ۲۷/۵ س.م.
فروست: سه گانه ی بنیاد؛ کتاب اول. شاهکارهای ادبیات علمی تخیلی.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۶۵۲-۸

وضعیت فهرست نویسی: فایا
یادداشت: عنوان اصلی: [c1951], Foundation.
موضوع: داستان های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده: شهرابی، حسین، ۱۳۶۲-، مترجم
رده بندی کنگره: PS۳۵۵۱
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۸۹۹۸۳

www.ketab.ir



کتابسرای تندیس

بنیاد

نویسنده: آیزاک آسیموف

مترجم: حسین شهرابی

چاپ پنجم: تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰

چاپ: غزل

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۶۵۲-۸

قیمت: ۳۵۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راد، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۲۱۸۸۸۹۱۳۸۷۹ - ۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

مقدمه‌ی مترجم

بنیاد: غیرآسیموفی‌ترین اثر آسیموف

مشهور است که سخت‌ترین نوع نویسندگی ساده نوشتن است. سهم گل‌درشتی از شهرت آسیموف هم به‌یون نوشته‌های ساده‌ی اوست، خصوصاً کتاب‌های غیرداستانی‌اش. آسیموفی را به کتاب‌های علم به زبان ساده می‌نوشت خیلی‌ها زودتر از آسیموف داستان‌نویس شناخته‌اند. در ایران هم اولین آثاری که از او منتشر شد غیرداستانی بودند. علوم مختلف را به ساده‌ترین زبان و بیان ممکن توضیح می‌داد و با این نوشته‌هایش خواننده‌ها را به علم و پیگیری مسائل علمی تشویق می‌کرد. یا راهنماهایی که برای آثار شکسپیر یا کتاب مقدس نوشت (هرچند جزو آثار معروف و موفق او نیست) نشان می‌دادند که در حوزه‌هایی مثل ادبیات و مذهب هم می‌تواند به همان سادگی و جذابیت بنویسد.

آسیموف در کار دشوار ساده‌نویسی استاد بود. آثار داستانی‌اش هم (با استثنائاتی که از آن بعداً حرف می‌زنیم) به همین شکل ساده و سراسر بودند. منظورم هم فقط نثر و انتخاب کلمات نیست؛ بلکه نوع فضاسازی‌اش و طرز روایتش هم هست. طرفداران آسیموف می‌دانند که سه‌گانه‌ی بنیاد دنباله‌هایی

هم دارد.^۱ این دنباله‌ها که سال‌ها بعد از سه گانه‌ی اصلی نوشته شده‌اند، بُعد نمادپردازی‌های آشکاری هم دارند. مثلاً شخصیت‌های اصلی داستان وارد جوامع مختلفی می‌شوند که هر کدام را می‌توان نمادی از نوعی ایدئولوژی یا جامعه‌ی فعلیِ خودمان در نظر گرفت. آسیموف در آن کتاب‌ها نظرات و تحلیل‌هایش را در مورد این جوامع به شیوه‌های بغرنج و عجیب غریب بیان نمی‌کند. تصویر سراسر است و ساده‌ای می‌سازد و خواننده را با خودش می‌برد تا آن فضا را ببیند. بخش زیادی از تحلیل موقعیت هم بر عهده‌ی مکالمه‌هایی است که میان شخصیت‌ها درمی‌گیرد.

اتفاقاً همین گفت‌وگوی میان شخصیت‌ها حجم قابل‌توجهی از داستان‌هایش را تشکیل می‌دهد و در مجموع نثر آسیموف را ساده‌تر می‌کند؛ البته لحن بسیاری از شخصیت‌هایش کتابی‌تر از لحن معمول انگلیسی‌زبان‌هاست، اما به هر حال بار پیشبرد روایت را به دوش شخصیت‌ها می‌اندازد.

داستان‌های کمابیش به هم پیوسته‌ی کتاب اول از سه گانه‌ی بنیاد، یعنی همین کتاب، اولین رمانی است که آسیموف نوشته است.^۲ زمانی هم که آسیموف مشغول نوشتن داستان‌های این سه گانه شد، بیست و یک سالش بود. از

۱. سه گانه‌ی اصلی عبارت‌اند از: (۱) بنیاد (Foundation)، (۲) بنیاد و امپراتوری (Foundation and Empire)، (۳) بنیاد دوم (Second Foundation). دنباله‌ها هم به ترتیب زمان‌بندی داستانی، نه ترتیب انتشار، عبارت‌اند از: (۱) سرآغاز بنیاد (Prelude to Foundation) و (۲) پیشبرد بنیاد (Forward the Foundation) که زمان وقوع‌شان قبل از بنیاد، یعنی جلد اول سه گانه، است؛ (۳) لایه‌ی بنیاد (Foundation's Edge) و (۴) بنیاد و زمین (Foundation and Earth) که زمان وقوع‌شان بعد از بنیاد دوم، یعنی جلد سوم سه گانه، است.

۲. البته اگر مته به خشخاش بگذاریم، از یک طرف کتاب‌های بنیاد مجموعه‌ای داستان بلند هستند که به علت پیوستگی موضوعی‌شان «یک» رمان حساب می‌شوند؛ از طرف دیگر تا حدود یک دهه بعد از انتشارشان در مجله‌ها به شکل کتاب مجزا منتشر نشدند. در این فاصله‌ی ده ساله هم یکی دو رمان دیگر از او منتشر شد. داستان انتشار مجموعه‌ی بنیاد را در مقدمه‌ای که خود آسیموف بر این کتاب نوشته و چند صفحه جلوتر آمده است، می‌توانید بخوانید.

بعضی لحاظ‌ها می‌شود گفت هنوز شیوه‌ی نگارش و نثرش به پختگی نرسیده بود. هنوز در آثارش نمی‌شد آن سادگی زیبایی را دید که مهم‌ترین ویژگی آثارش است. کتاب‌هایی که در دنباله‌ی این سه‌گانه نوشت از لحاظ روایت و نثر تفاوت‌های فاحشی با این سه‌گانه دارند.

نثر سه‌گانه‌ی اصلی بنیاد نثری دشوار است. کلمات زیادی در این سه کتاب استفاده کرده که در لغتنامه‌های یکی‌دوجلدی انگلیسی مدخل نشده‌اند و باید سراغ لغتنامه‌های بزرگ‌تر رفت؛ مثلاً واژه‌ی “phlegmaticism” یا “bequiver”. بسیاری از کلماتش را در معنایی به کار برده که معنای نادر و دیرپای آن کلمه است یا اساساً در جایگاهی عجیب آن را استفاده کرده؛ مثلاً واژه‌ی “ferocious” به معنای خشمگین در وصف سیلی یکی از شخصیت‌ها، یا “unprintable” در عبارت “with unprintable pleasure”. بعضی کلماتش اصلاً در زبان انگلیسی منسوخ شده‌اند، مثل “myriaton” به معنای ده هزار تن. گاهی هم تعبیرهای نامعمول برای بیان اتفاقاتی ساده به کار می‌برد: در جایی از داستان، برای آن یک فرد در برابر فردی دیگر از فعل “materialize” استفاده کرده، به معنای «حقیقه یافتن»؛ درحالی که آن فرد ناگهانی ظاهر نشده است.

گاهی برای آن که نشان بدهد بعضی از شخصیت‌هایش به زبان معیار کهکشان حرف نمی‌زنند به سراغ ساختارهای جمله‌بندی دشوار و واژه‌های کهنه می‌رود. برای نمونه، به این جمله دقت کنید: “Of a truth I have a lack of memory of most that happened”.

خودِ راوی هم از این دست جمله‌های پیچیده کم ندارد: “Less than five years, all told, it had been” یا گاهی نحوه‌ی تصویرسازی‌اش پیچیده می‌شود، هرچند ساختار جمله ساده است: “The sea became wrinkled with nearness,” که لغت به لغت یعنی «دریا با [بر اثر] نزدیکی چروک خورد»؛ به زبان ساده‌تر: «از دور دریا هموار به نظر می‌رسید ولی به دریا که

نزدیک می‌شدند چین و چروک‌هایی که امواج می‌ساختند پیدا شد.» (طبعاً من جمله را به این شکل ترجمه نکرده‌ام و فقط خواستم تصویرسازی را نشان بدهم.)

بگذریم از آن که جملاتی دارد به طولِ شصت هفتاد کلمه و گاهی باعث می‌شود تا به انتهای جمله برسید ابتدایش را فراموش کنید.

اگر گوشه‌وکنارهای اینترنت را خوب بگردید، انگلیسی‌زبان‌های بسیاری از دشواریِ نثرِ سه‌گانه‌ی بنیاد شکایت کرده‌اند و حتا گفته‌اند که نثرِ این کتاب برایشان کسالت‌بار است.

این رویکردِ آسیموف ترجمه‌ی اثرش را جداً دشوار کرده است. گاهی برای رفع مشکلاتم در فهم بعضی جملات به سراغ ترجمه‌های فرانسوی و آلمانی سه‌گانه و کمک گرفتن از دوستان مسلط بر این زبان‌ها می‌رفتم؛ از دوستی از اهالیِ مجارستان هم شنیده‌ام که ترجمه‌ی مجاری سه‌گانه ترجمه‌ی خوبی است و با کمک او حتا سراغِ ترجمه هم رفتم. در دو سه مورد دیدم که مترجم‌های زبان‌های دیگر برداشت‌های بسیار متفاوتی از جملات داشتند. ساختارِ جملاتِ بسیار زیادی هم در زبانِ مقصد دیده شده بود.

در همین باب: سه‌گانه‌ی بنیاد را قبلاً هم کسانی دیگری به فارسی ترجمه کرده بودند، اما پیچیدگیِ نثرِ سه‌گانه باعث شده بود که آن ترجمه‌ها از جمله‌ی مغلوط‌ترین و غیرقابل‌فهم‌ترین ترجمه‌های علمی‌تخیلی فارسی از کار دربیایند. بعضی از جمله‌های دشوارِ سه‌گانه را با ترجمه‌های قدیمشان قیاس کردم. در یکجا، توصیفِ آسیموف از نحوه‌ی استراحتِ امپراتور بیمار بر تختش در اتاق شخصی‌اش آن قدر به نظرِ مترجم عجیب آمده بود که مترجم تصور کرده بود امپراتور در هواپیما در حال سفر است و به همین شکل هم ترجمه را دستکاری کرده بود.

به جرئت می‌شود گفت که آسیموف در هیچ کدام از آثارِ داستانیِ دیگرش چنین شیوه‌ای را در پیش نگرفته. آسیموف در زمانِ نوشتنِ داستان‌های اولِ

سه‌گانه کم‌سن‌وسال بود و شاید می‌خواستہ جوانی‌اش را پشتِ این نثرِ عجیب پنهان کند. شاید هم مسئله ساده‌تر از این حرف‌هاست و صرفاً در آن زمان چنین نثری را انتخاب کرده و بعدها کنارش گذاشته. باین‌همه، اعتراف می‌کنم که در زندگینامه‌هایش یا در مقاله‌هایش چیزی ندیده‌ام که این حدس را تأیید کند.

اما ماجرا به نثر و کلماتِ دشوار خلاصه نمی‌شود. سه‌گانه‌ی اصلی بنیاد از یک جهتِ دیگر هم با تمامی کتاب‌های دیگر در مجموعه‌ی بنیاد (و مجموعه‌های پیوسته به آن، مثل مجموعه‌ی روبات‌ها و مجموعه‌ی امپراتوری) متفاوت است: فقدانِ هیجان و اتفاق. خودِ آسیموف در مقدمه‌اش بر جلدِ اول بنیاد (چند صفحه جلوتر) نوشته است که وقتی بعد از سال‌ها مشغول خواندن سه‌گانه شده: «هر قدر که بیش‌تر می‌خواندم بیش‌تر بی‌قرار می‌شدم. مدام منتظر بودم تا حادثه‌ای رخ دهد ولی اصلاً هیچ اتفاقی در کتاب نیفتاد... هیچ خبری از حادثه نبود. هیچ خبری در منطق نبود.»

آدم‌های زیادی از این ویژگی سه‌گانه‌ی بنیاد حرف زده‌اند و نوشته‌اند. در ژانری که بخشِ زیادی از شهرتش را مدیونِ ضرباتِ محکمِ خوشایند و تندِ حادثه است، یکی از محبوب‌ترین و مهم‌ترین کتاب‌هایش ذره‌ای حادثه‌ای ندارد. تنها نبرد فضاییِ قصه شامل است بر یکی دو پاراگراف، انگار از زاویه دیدِ شخصی که در کمالِ آرامش در فاصله‌ای دور نشسته است. بگذریم از آن که پایان‌بندیِ اکثرِ داستان‌ها را هم با تقریبِ خوبی می‌شود حدس زد. تفاوتِ روندِ وقایع در سه‌گانه‌ی بنیاد با مابقی کتاب‌های بنیاد و روبات‌ها و امپراتوریِ آسیموف آن‌قدر آشکار است که انگار دو نویسنده‌ی مختلف دارند.

وقتی از کسی می‌شنوم که علمی‌تخیلیِ محبوبش مجموعه‌ی بنیاد است، پنجاه‌پنجاه احتمال می‌دهم که منظورِ گوینده رمان‌های دیگرِ بنیاد باشد، نه این سه‌گانه؛ خصوصاً آن‌که ترجمه‌های قدیمیِ این سه‌گانه چنگی به دل نمی‌زدند و سخت بعید می‌دانم کسی با خواندنِ آن‌ها حتا از آسیموف خوشش بیاید، چه

برسد به این سه‌گانه. در کتاب‌های دیگر بنیاد، شخصیت‌ها مدام در حال فرار از دستِ موجوداتی شریر هستند و هیچ فصلی خالی از حادثه‌ای نیست که خواننده را به هول و ولا نیندازد. در این سه‌گانه، صحنه‌ی دویدنِ دو نفر از اتاقی به اتاق دیگر و بررسیِ اسنادِ سفر در فرودگاه نهایتِ اکشن و هیجانی است که دستِ آدم را می‌گیرد.

پس چرا سه‌گانه‌ی بنیاد در این تقریباً هشتاد سالی که از انتشارش گذشته این اندازه محبوب مانده است؟

شالوده‌ی داستان‌های بنیاد از این قرار است: دانشمندی به نام هری سلدون و همکارانش علمِ ساختنِ تمدن به نام «روان‌تاریخ» که کارش پیش‌بینی است، اما پیش‌بینی اتفاقاتی که برآمدنِ بشر در مقیاسِ کهکشان رخ می‌دهد. این علم نمی‌تواند زندگیِ یک انسان یا تعداد کمی انسان را پیش‌بینی کند. به همین دلیل باید جمعیتِ بشر از حدِ خاصی بیشتر باشد؛ مثلاً وقتی بشر در سرتاسرِ کهکشان گسترده شده باشد می‌شود این علم را ساخت.

شاید همین مسئله، یعنی مقیاسِ عظیمِ داستان، اولین دلیلِ محبوبیتش باشد. رمان‌های علمی‌تخیلی بسیاری در پهنه‌ی کهکشان یا حتی چندین و چند کهکشان می‌گذرند، اما در نهایت با یکی دو اتفاقِ خاصِ سروکار دارند. در سه‌گانه‌ی بنیاد، خواننده به‌راستی با سیرِ «تاریخ» (نه لزوماً چند واقعه‌ی فردیِ مجزا) در طولِ چند صد سال در پهنه‌ی کهکشان طرف است. همین مسئله ممکن است توضیح بدهد که چرا اکثرِ شخصیت‌های سه‌گانه‌ی بنیاد شخصیت‌هایی سطحی هستند؛ چون اصلاً در بنیاد انسان‌های منفرد اهمیتی ندارند و در خودِ داستان مدام به این بی‌اهمیتی و حتی بی‌معناییِ انسان منفرد تأکید می‌شود. در «بنیاد» تاریخ و روندِ تاریخ مهم است. تنها «شخصیت» اصلی و عمیقِ سه‌گانه همین تاریخ است و بس. در کتاب‌های بعد از سه‌گانه،

با آسیموف جدیدی مواجه می‌شویم که داستان‌های تازه‌ای تعریف می‌کند و این بار تاریخ کم‌تر اهمیت دارد.

در کتاب‌هایی که آسیموف بعد از سه‌گانه نوشته، شخصیت‌هایی هستند مثل «گولان تروایز» که می‌توانیم بر اساس اقداماتشان دوستشان بداریم؛ در این سه‌گانه، شخصیت‌های مهم را معمولاً یا بر اساس کارهایی که نکرده‌اند دوست می‌داریم (مثل سالور هاردین)، یا بر اساس کارهایی که می‌دانیم انجام داده‌اند اما نویسنده از آن صحبت نکرده است (مثل هری سلدون یا حتا دوباره به نحوی تناقض آمیز هاردین). اتفاقاً مسئله‌ی تعریف نکردن بخشی از داستان از مهم‌ترین جنبه‌های سه‌گانه‌ی اصلی بنیاد است و شاید بشود گفت که یکی از سنت‌های بعضی از مهم‌ترین آثار علمی‌تخیلی تاریخ است.

بگذارید مثال بزنم. در مجموعه‌ی «راما»، نوشته‌ی آرتور سی کلارک، یکی دوهزار صفحه برای تعامل چند انسان با چند بیگانه می‌خوانیم. اما معمای پیش‌برنده‌ی کتاب فقط این است که سازندگان هیچ کدام از این نژادها نیستند و ما تقریباً به هیچ وجه نمی‌دانیم از آن‌ها نمی‌فهمیم و نخواهیم هم فهمید. این درست که فضای عجیب و خیره‌کننده‌ی چهارگانه‌ی راما خواننده را در خود غرق می‌کند، اما ناگفته‌های پنهان در این سطرها آن قدر حیرت‌انگیزتر است که می‌شود گفت اصل داستان در آن گم می‌شود.

جان اسکالزی در مجموعه‌ی «جنگ پیرمرد» (که کتابسرای تندیس در ایران منتشر کرده) نژادی فرایشرفته به نام «کونسو» دارد که تقریباً هیچ چیزی از آن‌ها به ما نمی‌گوید جز آن که وجهه‌ای ایزدگونه در میان نژادهای دیگر دارند، اما تأثیر بسیار عمیقی بر روند وقایع می‌گذارند. راوی یکی از کتاب‌های هاینلین که با نام ستاره‌ی خاموش در ایران منتشر شده (م اصلی: Double Star) بخشی از سنت‌های ساکنان مریخ را عمداً تعریف نمی‌کند و می‌گوید اجازه‌ی چنین کاری را ندارد.

این سنت معمولاً بخش کوچکی از هر رمان علمی‌تخیلی را به خود

اختصاص می‌دهد. اما می‌شود گفت که انگار سرتاسر سه‌گانه‌ی بنیاد بر همین اساس نوشته شده است. آنچه برای ما تعریف می‌شود، کنش‌ها و واکنش‌های بی‌اهمیتِ مشتی آدمِ بی‌اهمیت است در برابرِ وقایعی که مقیاسشان به زور و زحمت در خیالِ شخصیت‌ها می‌گنجد. همه‌ی کتاب تماشای منفعلانه‌ی رویدادهای تاریخ‌ساز است. به این نکته هم دقت کنید که اولین بار که داستان‌های بنیاد نوشته شد حتا خودِ هری سلدون، یعنی شخصیتِ مرکزی سه‌گانه، در داستان‌ها حضور نداشت؛ داستانِ اول که هری سلدون در آن ظاهر می‌شود بعدها به کتاب اضافه شد. یعنی در نسخه‌ی اولیه‌ی داستان‌های بنیاد، خودِ هری سلدون هم بخشی از همین سنت بوده و تمامِ زندگی و فعالیت‌هایش جزو بخش‌های ناگفته‌ی داستان به حساب می‌آمد.

شاید یکی دیگر از دلایلِ محبوبیتِ بنیاد زیرِ سرِ علمی‌تخیلی‌بازهای دواآتشه باشد، یعنی کسانی که خودِ هم روی خوش به فانتزی نشان نمی‌دهند و طرفدارِ علمی‌تخیلی‌های اصیل و «سخت» هستند. بنیاد ناب‌ترین شکلِ علمی‌تخیلی است و ساختار و روایتش هم طوری است که معمولاً فانتزی‌دوست‌ها و خواننده‌های ادبیاتِ جریانِ اصلی را چندان جذب نمی‌کند. این درست که گاهی از فهرست‌هایی سر درمی‌آورد مثل «هزار کتابی که باید قبل از مرگ خواند» یا «فلان تعداد کتابِ مهمِ قرنِ بیستم»، اما به‌ندرت توجه کسی جز علمی‌تخیلی‌بازها را جلب می‌کند. به‌ویژه در زمانه‌ای که بنیاد معروف شد (یعنی تقریباً دهه‌ی پنجاه شصتِ میلادی)، مشهورترین رمان‌های ع.ت.ف «ارباب حلقه‌ها» بود و «تلماسه»؛ یعنی این دو مجموعه را طرفدارانِ ادبیاتِ جریانِ اصلی هم ممکن بود بخوانند و دوست داشته باشند. اما «بنیاد» مالِ خودِ ماها بود! کسی جز ما سراغش نمی‌رفت. نه از فهرستِ پرفروش‌ها سر درآورد و نه از برنامه‌ی درسی و کتابخانه‌ی مدارس. نثرش هم آن‌چنان دشوار بود که حتا علمی‌تخیلی‌بازها را هم ممکن بود از غربال بگذرانند و دواآتشه‌ترها را نگه دارد!

جیمز گان، نویسنده و منتقدِ بزرگِ علمی‌تخیلی، در کتابی به نام *آیزاک آسیموف: بنیادهای علمی‌تخیلی* (Isaac Asimov: The Foundations of Science Fiction) می‌نویسد که چند سال پیش آسیموف حساب کرده که چاپ ۱۹۷۸ از سه‌گانه حدود دو میلیون نسخه فروش رفته است [یعنی در عرض حدود ده دوازده سال]. نظر من را بخواهید توجیهات من در این چند سطر به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند دلیل این فروش حیرت‌انگیز را توضیح بدهد. خصوصاً اگر بدانیم که منتقدهای ادبی بسیاری سه‌گانه را بسیار بد توصیف کرده‌اند و هیچ از آن خوششان نیامده؛ فاجعه؛ تک‌بعدی؛ به لحاظ نگارشی اقتضاح؛ برداشتی عامیانه و ماشین‌وار و غلط از مارکسیسم... این‌ها همه بعضی از صفاتی است که منتقدها به بنیاد نسبت داده‌اند.

جیمز گان در همان کتاب می‌گوید: «[کسی] که بتواند جذابیت و تأثیر سه‌گانه را درک کند می‌تواند تفاوت علمی‌تخیلی و ژانرهای دیگر ادبیات را هم بفهمد و کشش بنیانی علمی‌تخیلی را درک کند.»
چرایی محبوبیت بنیاد آن‌جا عجیب‌تری می‌شود که از مسائل دیگرش هم حرف بزنیم:

اگر قرار باشد بنیاد را در یک جمله خلاصه کنم، می‌گویم «نمایش برتری جبر تاریخ و قدرت مقاومت‌ناپذیرش که بشر را به پیش می‌برد.» اما مگر اصلاً چیزی در این تصویرسازی جذاب است؟ این مسئله که نوع بشر سرسپرده‌ی یک مشت فرمول ریاضی است چه افسونی دارد؟ چه افسونی دارد که مردم سیاره‌ای خود را به دست دیکتاتوری خیرخواه علم بسپارند تا آینده‌شان را بسازد؟ حواستان باشد: اوجگیری محبوبیت بنیاد در دهه‌ی شصت بود؛ یعنی همان دهه که تمام نسل جوان برضد هر قدرت سلطه‌گری، ولو اگر اندکی سلطه داشته باشد، عصیان می‌کرد. در کتاب‌های دنباله‌ی بنیاد، به‌طور خاص

۱. البته مؤخره‌ای که در انتهای جلد سوم به قلم پل کروگمن، اقتصاددان چپ‌گرا و برنده‌ی نوبل، آورده‌ام شیفتگی او را به این مجموعه نشان می‌دهد و چنین برداشتی ندارد.

یعنی لبه‌ی بنیاد و بنیاد و زمین، آسیموف حتا کار دیکتاتوری خیرخواهانه را از این هم پیش‌تر می‌برد و تصویری ارائه می‌دهد که به تصور خیلی‌ها به‌مراتب هراس‌انگیزتر است، نه نویددهنده‌ی آینده‌ای خوش. امیدوارم بعدها کتاب را بخوانید تا متوجه منظورم بشوید.

قبلاً از ایرادِ تک‌بعدی بودن شخصیت‌ها حرف زدیم. باید از تک‌جنسیتی بودنشان هم حرف بزنیم. آسیموف بیست‌و یک‌ساله به اعترافِ خودش هیچ معاشرتی با زن‌ها و شناختی از آن‌ها نداشت. در داستان‌های اولِ بنیاد تقریباً هیچ اثری از زنان نیست. معدود تصاویری هم که از زنان می‌سازد به کلیشه‌های سطحی پهلوی می‌زند. بعدها که در میانه‌ی نوشتن این داستان‌ها با همسرِ اولش آشنا می‌شود اوضاعِ شخصیت‌ها هم بهتر می‌شود. البته به‌هر حال توصیفاتِ آسیموف با معیارهای امروز مطلوب به حساب نمی‌آید و خواندش را برای مخاطبِ امروز دشوار می‌کند. اما با معیارهای امروزی اکثرِ آثارِ ژانری آن دوران برای خواننده‌ی امروزی عجیب است. باین همه، کسانی مثل جیمز گان منصفانه‌تر قضاوت کرده‌اند. گان در همین کتابِ بنیادهای علمی‌تخیلی می‌گوید (نقل به مضمون): «در همان دوران که زن‌ها کلیشه‌ای‌ترین نقش ممکن را در داستان‌های علمی‌تخیلی و فانتزی ایفا می‌کردند، زن و شوهرِ داستانِ آسیموف موقعِ ماه‌عسلشان از سیاست و آینده‌ی کهکشان حرف می‌زدند.» دو سه زن اصلی چند داستانِ آخر هم به‌هیچ‌وجه با کلیشه‌ی زنانی که دچار مشکل شده‌اند و برای نجاتشان مردی باید کاری بکند تطبیق ندارند؛ بلکه عملاً دست‌تنها مشغولِ نجاتِ کهکشان می‌شوند.

بعید است که دلیلِ محبوبیتِ بنیادها را در مقدمه‌ای یکی‌دو هزار کلمه‌ای بشود فهمید. هرچه هست، بنیادها «آنی» دارند و همین «آن» است که تا به امروز زنده و تأثیرگذار نگاه‌شان داشته. امیدوارم همان‌قدر از خواندش لذت ببرید که من از ترجمه‌اش لذت بردم.

اگر از این سه‌گانه و این آسیموف متفاوت خوشتان آمد، مژده‌ای هم دارم:

به زودی مجموعه داستانی هم در کتابسرای تندیس منتشر خواهیم کرد که بیش تر داستان‌هایش در کیهان بنیاد و امپراتوری و روبات‌های آسیموف می‌گذرد، اما نوشته‌ی خودِ آسیموف نیست. گروهی از علمی‌تخیلی‌نویسان مشهور این داستان‌ها را به افتخارِ آسیموف نوشته‌اند و گروهی از مترجم‌های علمی‌تخیلی باز هم آن را ترجمه کرده‌اند.

خواندن مؤخره‌ی پل کروگمن را هم در انتهای کتابِ سوم، بنیاد و زمین، از

دست ندهید.

- ح.ش

www.ketab.ir